

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

قدرت اهمیت دادن به اهداف

چگونه با اهمیت دادن به اهداف، زندگی خود را دگرگون کنید.

نویسنده:

جان سی. مکسول

مترجم:

دکتر امید ظریف آهوبره

سرشناسه	: ماکسول، جان سی، ۱۹۴۷ - م.
عنوان و نام پدیدآور	: Maxwell, John C.
مشخصات نشر	: قدرت اهمیت دادن به اهداف: چگونه با اهمیت دادن به اهداف، زندگی خود را دگرگون کنید/ جان سی. مکسول؛ مترجم امید ظریف آهوبره.
مشخصات ظاهری	: مشهد: همیاران جوان، ۱۳۹۷.
شابک	: ۸۰ ص: ۵/۱۴ × ۲۱/۵ س.م.
وضعیت فهرست نویسی	: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۲-۱۹۲-۴: ۲۰۰۰۰۰ ریزال
یادداشت	: فیپا
عنوان دیگر	: The power of significance : how purpose changes your life, c2017.
موضوع	: چگونه با اهمیت دادن به اهداف، زندگی خود را دگرگون کنید.
موضوع	: راه و رسم زندگی
موضوع	: Conduct of life
موضوع	: رسالت انسانی
موضوع	: Vocation
موضوع	: خودسازی
موضوع	: (Self-actualization (Psychology
شناسه افزوده	: ظریف، امید، ۱۳۵۷ - ، مترجم
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ / ۲۰۲ / BF۶۳۷
رده بندی دیویی	: ۱۵۸/۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۴۲۳۵۹۷

عنوان کتاب	: قدرت اهمیت دادن به اهداف
نویسنده	: جان سی. مکسول
مترجم	: دکتر امید ظریف آهوبره
ناشر	: انتشارات همیاران جوان
گرافیک و صفحه آرایی	: سیمای هنر شرق (فهیمة تقوی فر)
نوبت چاپ	: زمستان ۱۳۹۷
قیمت	: ۲۰۰۰۰ تومان
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۲-۱۹۲-۴

مرکز پخش: مشهد. فلسطین ۱۸ پلاک ۹، ۰۵۱۳۷۶۲۲۶۶۰
موسسه فرهنگی راه پویندگان

کلیه عواید فروش این کتاب متعلق به موسسه خیریه راه پویندگان است که در راستای پیشبرد اهداف اجتماعی، فرهنگی، علمی و آموزشی برای کودکان ایتم، بد سرپرست و بی سرپرست این موسسه استفاده می شود.
برای مشاهده کتاب های تالیف و یا ترجمه شده توسط نویسندگان این کتاب به سایت زیر مراجعه فرمایید.

© ۲۰۱۷ کلیه حقوق چاپ و تکثیر این اثر محفوظ و متعلق به جان سی. مکسول می‌باشد. طراح جلد: جودی والدروپ. حق تکثیر جلد محفوظ و متعلق به نشر هچت می‌باشد.

نشر هچت طرفدار آزادی بیان و حقوق چاپ و تکثیر است. هدف از حق تکثیر، تشویق نویسندگان و هنرمندان به تولید آثار خلاقانه‌ای است که باعث غنی‌تر شدن فرهنگ ما می‌شود.

اسکن، بارگذاری و توزیع این کتاب بدون کسب اجازه از نویسنده، سرقت حقوق معنوی نویسنده محسوب می‌شود. چنانچه برای استفاده از مطالب این کتاب (غیر از اهداف مطالعه) به دنبال کسب اجازه هستید، لطفاً با permissions@hbgusa.com تماس بگیرید. برای حمایت از حقوق نویسنده از شما متشکریم. سایت www.yates۲.com، Yates & Yates نماینده نویسنده این اثر می‌باشد.

سنتر استریت

نشر هچت

۱۲۹۰ اونیوز آو امریکاز، نیویورک، NY 10104

centerstreet.com

twitter.com/centerstreet

این اثر به صورت اورجینال به شکل چاپی و کتاب الکترونیکی با عنوان «زندگی هدفمند» در اکتبر سال ۲۰۱۵ توسط سنتر استریت به چاپ رسیده است.

اولین ویرایش کتاب الکترونیکی: مه ۲۰۱۷

سنتر استریت بخشی از گروه نشر هچت می‌باشد و نام و لوگوی آن، نشان‌های تجاری نشر هچت هستند.

ناشر هیچگونه ای مسئولیتی در قبال وبسایت‌هایی (یا محتویات آنها) که متعلق به شرکت نیستند ندارد.

اداره سخنگویان هچت گستره وسیعی از نویسندگان را برای سخنرانی فراهم می‌آورد. برای کسب اطلاعات بیشتر به وبسایت www.HachetteSpeakersBureau.com مراجعه کرده یا با شماره ۳۷۶-۶۵۹۱ (۸۶۶) تماس حاصل فرمایید.

ISBN: 978-1-4555-4822-4

E3-20170323-JV-PC

کلیه درآمد ناشی از فروش فیزیکی و اینترنتی این کتاب متعلق به موسسه فرهنگی راه پویندگان می‌باشد. کتاب حاضر و دیگر آثار ترجمه شده از این مترجم را می‌توانید در سایت www.omidzarif.com مشاهده و تهیه نمایید.

فهرست

جلد ۳

صفحه عنوان

حقوق چاپ و تکثیر

تقدیر و تشکر

۱. داستان اهمیت خود را بنویسید. ۷

۲. با پی بردن به چرایی خود، راه را پیدا کنید. ۱۲

۳. زندگی هدفمند را در آغوش بگیرید. ۲۴

۴. برای شروع های کوچک اشتیاق داشته باشید. ۳۵

۵. با پیش بینی زندگی کنید. ۴۵

۶. هر روز فرصت های مهم را بدست آورید. ۵۷

سخن آخر: داستان اهمیت خود را به اشتراک بگذارید. ۷۰

درباره نویسنده ۷۳

آثار دکتر جان سی. مکسول به شما چگونگی تبدیل شدن به یک

فرد موفق واقعی را آموزش می دهند. ۷۳

مجموعه پرفروش افراد موفق نوشته جان مکسول - فروش بیش از

یک میلیون نسخه ۷۵

یادداشت ها

خبرنامه

فصل اول

داستان اهمیت خود را بنویسید

در زندگی چه می‌خواهید؟ معتقدم فارغ از اینکه چه می‌خواهید، همه ما در اصل طالب یک چیز هستیم. می‌خواهیم زندگیمان ارزش پیدا کند. می‌خواهیم داستان زندگیمان اهمیت داشته باشد. می‌خواهیم هدف خود - روش فردی ما برای بهتر کردن جهان - را پیدا کنیم و تا آخرین حد ممکن با آن زندگی کنیم.

این قدرت را دارید که زندگی خود را تبدیل به داستانی برجسته کنید. سرگذشتی که با هدف منحصر به فرد شما هدایت شده و به اهمیت منجر شود، هر انسانی، فارغ از ملیت، فرصت ها، قومیت یا ظرفیت این توانایی را دارد. هر کدام از ما می‌توانیم زندگی مهمی داشته باشیم. می‌توانیم کارهایی انجام دهیم که اهمیت دارند و می‌توانند دنیا را جای بهتری برای زندگی کنند. امیدوارم این را باور کنید. چنانچه الان باور ندارید، امیدوارم با پایان این کتاب به این باور برسید.

اجازه ندهید کلمه اهمیت، شما را بترساند. و یا شما را از جستجوی زندگی که اهمیت دارد منصرف کند. زمانی که در مورد اهمیت، صحبت می‌کنم، منظورم مشهور شدن و یا حتی ثروتمند شدن نیست، در مورد تبدیل شدن به یک سلبریتی بزرگ یا برنده شدن جایزه نوبل یا رسیدن به ریاست جمهوری آمریکا صحبت نمی‌کنم. هیچ کدام از این موارد اشکالی ندارند، اما مجبور نیستید برای مهم شدن حتماً به یکی از اینها برسید. برای مهم شدن، تمام کاری که باید انجام دهید این است که نسبت به دیگران متفاوت باشید؛ در هر کجا که هستید، با هر چه که دارید، روز به روز.

چند وقت پیش کتاب «هزار مایل در هزار سال» نوشته دونالد میلر را مطالعه می‌کردم. وی در این کتاب به وضوح می‌نویسد که زندگی خود را به مثابه یک داستان ببینیم و توضیح می‌دهد که: «من هرگز سالن سینما را بعد از دیدن یک فیلم بی معنی با این قضاوت که تمام فیلم‌ها بی معنی‌اند، ترک نکردم همیشه نظر من این است که فیلمی که به خاطرش بیرون آمده‌ام بی معنی بوده. در این صورت گمان می‌کنم زمانی که مردم می‌گویند زندگی بی معنی است، منظور واقعی آنها زندگی خودشان است که بی معنی است. فکر می‌کنم آنها بر این باورند که کل وجود آنها کاملاً عادی و معمولی است، و آنها، همان‌هایی هستند که زندگی ملالت بار خود را به ما فرافکنی می‌کنند.»^۱

اگر موقع خواندن این کلمات با خود دارید فکر می‌کنید که: «این من هستم.

۱ دونالد میلر، هزار مایل در هزار سال: چیزی که در حین اصلاح زندگی‌م آموختم (نشویل: توماس نلسون، ۲۰۰۹)، ۵۹-۶۰.

زندگیم معنی ندارد. هیچ هدفی ندارد. زندگیم بسیار معمولی است.» خبر خوبی برایتان دارم. این دیگر داستان شما نیست.

مهم نیست که باورهای شما چیست، می‌توانم این را به شما بگویم: اگر زندگی شما آنقدری که می‌خواهید بامعنی، مهم یا جالب توجه نیست، می‌توانید آن را تغییر دهید. می‌توانید نوشتن داستان جدیدی را شروع کنید. داستانی هدفمند که از امروز شروع می‌شود. به این راضی نباشید که تنها داستان‌هایی در مورد اهمیت بازگو کنید. تصمیم بگیرید که خودتان داستان اهمیت باشید. کاراکتر اصلی در داستان تغییر خود باشید!

این چیزی است که برای شما می‌خواهم. نمی‌خواهم شما صرفاً نقل‌کننده داستان‌های مهم باشید بلکه می‌خواهم این داستان‌ها را زندگی کنید! داستان شما هنوز صفحات خالی زیادی دارد که می‌توانید زندگی خود بر روی آنها بنویسید.

۱-۱ چگونه نگارش داستان اهمیت خود را آغاز کنید؟

اگر شبیه من هستید و می‌خواهید تغییری ایجاد کرده و در آخر زندگی خود داستانی مهم برای گفتن داشته باشید، می‌توانم به شما کمک کنم. می‌خواهم به شما مسیری را به سمت شناسایی و تعقیب هدف خود نشان دهم. اما اول، باید برای برداشتن یک قدم مهم به سمت جلو اشتیاق داشته باشید؛ و این اشتیاق از تغییر طرز تفکر به وجود می‌آید. باید با آغوش باز مسئولیت پیدا کردن هدف زندگی خود را بپذیرید، باید بپذیرید که نویسنده داستان خود باشید. اینگونه: ۱-۱-۱ خود را در داستان قرار دهید.

هیچکس به‌صورت اتفاقی به اهمیت خود پی نمی‌برد بلکه باید در راه معنی‌دار کردن زندگی خود، هدفمند و خودخواسته عمل کنیم. این امر نیاز به عمل دارد، نه بهانه. اکثر مردم این را نمی‌دانند، اینکه از شکست به موفقیت رسیدن آسان‌تر از رسیدن به موفقیت از طریق عذر و بهانه است.

به زندگی کسانی که به اهمیت رسیده‌اند نگاه کنید، می‌توانید صدای آنها را بشنوید که از شما می‌خواهند خودتان را در داستان خود قرار دهید. شاید دقیقاً از همین کلمات استفاده نکرده باشند، اما اگر به آنچه گفته‌اند نگاهی بیندازید، می‌توانید دعوت آنها به عمل را حس کنید:

«شهامت این است که بتوانی جایگاه خود را به‌طور موقت از دست بدهی. بی‌شهامتی این

است که خودت را ببازی.»

سورن کی یرکگور

«اگر در محمصه گیر نیفتاده‌اید، از کجا می‌دانید توانایی هایتان چقدر است؟» تی. اس.

الیوت

«همان تغییری باشید که می‌خواهید در جهان مشاهده کنید.» ماهانما گاندی

مردم همیشه از من می‌خواهند که در مورد نحوه نوشتن کتاب راهنمایی‌شان کنم. به آنها می‌گویم که نوشتن را شروع کنید. بسیاری از مردم عاشق نوشتن داستان، شعر یا حتی یک کتاب هستند، اما هیچوقت این کار را نمی‌کنند. چرا؟ آنها از شروع کردن هراس دارند. برای پی بردن به اینکه هدف از زندگی شما چیست، باید دست به عمل بزنید. نگاه کردن بس است! زندگی کردن را شروع کنید! شیرجه بزنید! تا زمانی که خود را درون آب نیاندازید، نمی‌توانید بفهمید چقدر خوب بلدید شنا کنید!

۲-۱-۱ هدف خود را در داستان خود قرار دهید.

یک داستان خوب با استفاده از عواملی ساخته می‌شود که افراد آنها را مهم در نظر می‌گیرند. زمانی که با هدف خود زندگی می‌کنید، به مردم اطراف خود نشان می‌دهید که هدف برای شما مهم است. تقریباً همه افراد می‌خواهند زندگی پرمعنی و هدفمندی داشته باشند، چه این خواسته را بیان کنند و چه نکنند.

برای رفتن به دنبال هدفتان، باید از دایره امن خود بیرون بیایید. باید تغییراتی را ایجاد کنید که ممکن است برای شما سخت باشد. اغلب اوقات از ایجاد این تغییرات پرهیز می‌کنیم. اما این را بدانید: با اینکه هرچیزی که با آن مواجه می‌شویم قابل تغییر نیست، اما هیچ چیز تا زمانی که با آن مواجه نشویم نیز تغییر نمی‌کند.

برای جستجوی هدف خود، باید عمل کنید، منفعل بودن ممکن است به فرد احساس امنیت بدهد. اگر هیچ کاری نکنید، هیچ چیزی هم اشتباه نمی‌شود. اما انفعال همانطور که به شکست منجر نمی‌شود، به موفقیت هم منجر نخواهد شد. می‌توانیم صبر کنیم، امیدوار باشیم و آرزو کنیم، اما اگر این کارها را انجام دهیم داستان‌هایی که زندگیمان می‌توانست داشته باشد را از دست خواهیم داد. نمی‌توانیم اجازه دهیم ترس‌ها و تردیدهای مان، راه ما را برای جستجوی هدفمان سد کنند. وسوسه شده‌اید که برای رسیدن به زمان ایده آل صبر کنید؟ نگران این هستید که اگر سفری را بدون دانستن سرنوشت دقیق آن آغاز کنید، موفق نشوید؟ نگران این هستید که شکست بخورید؟

اجازه بدهید چیزی را بگویم که به آن نیاز دارید؛ بار اولی که کاری را انجام می‌دهید موفق نمی‌شوید. زمانی که شروع می‌کنید، نمی‌دانید چکار دارید می‌کنید. هیچ کس در ابتدای انجام کاری جدید، خوب عمل نمی‌کند. با این مسئله کنار بیایید. اگر می‌خواهید زندگی پر از اهمیتی داشته باشید، زمانی که خوب هستید شروع نکنید؛ بلکه اکنون شروع کنید تا خوب شوید.

هرکسی فارغ از اینکه چه کاری انجام می دهد، شروع خوبی ندارد. ما شروع می کنیم تا بتوانیم پیشرفت کنیم. ما قبل از اینکه آماده باشیم شروع می کنیم، چون نیاز داریم و می خواهیم که بهتر شویم. ایده این است که هربار که تلاش می کنیم نهایت تلاش خود را به کار بگیریم، تا اینکه یک روز به مرحله خوب برسیم؛ و بعد حتی یک روز این فرصت را خواهیم داشت که به مرحله عالی برسیم. رشد به این شکل است. اما اگر شروع نکنیم، تکامل پیدا نمی کنیم. داستان شما کامل و بدون نقص نخواهد بود. خیلی از مسائل تغییر پیدا خواهند کرد. و در نهایت قلب شما ترانه ای خواهد نواخت: ترانه اهمیت زندگی شما. قلب شما خواهد سرود: "دارم تغییر ایجاد می کنم!" و این کار رضایت و خرسندی را تا اعماق روح شما خواهد برد. در فصل بعد به شما نشان خواهیم داد که چگونه هدف خود را وارد داستان کنید.

۳-۱-۱ "تلاش کردن" دیگر بس است! "انجام دادن" را شروع کنید.

«تمام تلاش خود را می کنم.» این جمله ای است که اکثر ما در موقعیت های مختلفی گفته ایم. یکی از روش های گفتن این گونه است: «من برای داشتن نگرش درست و به خاطر انجام وظیفه تلاش می کنم، اما هیچ مسئولیتی در قبال نتیجه ندارم.» اما آیا برای یک زندگی پر از اهمیت، نهایت تلاش کافی است؟ آیا می توانیم تنها با تلاش کردن از جایی که هستیم به جایی که می خواهیم باشیم، حرکت کنیم؟
من اینطور فکر نمی کنم.

تلاش کردن به تنهایی، تعهد واقعی را نشان نمی دهد. در تلاش کردن تردید وجود دارد. تلاش کردن تعهدی نسبت به انجام دادن آنچه که برای رسیدن به هدف لازم است نمی دهد. یکی دیگر از روش های گفتن اینگونه است: «من سعی می کنم.» این جمله چندان فرقی با جمله «رفع تکلیف خواهیم کرد» ندارد. تلاش کردن به ندرت منجر به کسب دستاوردی مهم می شود.
اگر رویکرد تلاش کردن کافی نیست، پس چه روشی کافی است؟
روش انجام دادن!

در کلمه کوچک «انجام دادن» جادوی زیادی نهفته است. زمانی که به خودمان می گوئیم: «انجامش خواهیم داد.» قدرت بسیار زیاد و فوق العاده ای را رها می کنیم. این کار در ما زنجیره ای از مسئولیت فردی را شکل می دهد که وضعیت ما را بهتر می کند: میل به پیشی گرفتن به علاوه حس وظیفه شناسی به علاوه سرزندگی تمام عیار به علاوه وقف کردن کامل خود در راه انجام دادن آنچه باید انجام شود. این معادله برابر با تعهد است.

همچنین رویکرد «انجام دادن» به ما کمک می کند به فردی تبدیل شویم که

برای آن خلق شده ایم. همین رویکرد است که اغلب اوقات به کارهایی منجر می شود که برای انجام آنها در نظر گرفته شده ایم. در حالی که «تلاش کردن» پراز اهداف خوب است، «انجام دادن» نتیجه یک زندگی هدفمند است. داستان شما، مانند داستان من، بدون عیب نخواهد بود. داستان هر فردی پراز موفقیت ها و شکست ها، روزهای خوب و روزهای بد، بالا و پایین، شگفتی ها و بلا تکلیفی هاست. زندگی این است. این کتاب در مورد خلق یک زندگی بدون نقص برای شما نیست؛ بلکه در مورد کشف یک زندگی بهتر برای شماست. در تمام عمرم، مردم را نظاره کرده ام و متوجه شده ام که اکثر آنها تا اندازه ای نسبت به زندگی خود منفعیل هستند. گواه این موضوع این است که زمانی که از آنان درباره مهم ترین افسوس هایشان در زندگی سوال می شود، از هر ۱۰ نفر، ۸ نفر به جای اینکه کارهایی که انجام دادند را بیان کنند، بر روی کارهایی که انجام ندادند تمرکز می کنند. به عبارت دیگر، آنها بیشتر از اینکه بر روی کارهایی که در انجام دادنشان شکست خوردند تمرکز کنند، بر روی کارهایی تمرکز دارند که موفق به انجام دادنشان نشدند. داستان بهتر برای شما زمانی بروز خواهد کرد که نسبت به زندگی خود هدفمندتر باشید. این را می دانم چون تجربه اش کرده ام.

۲-۱ بهترین داستان برای شما

همانطور که به داستان زندگی خود فکر می کنید و اینکه می خواهید در نهایت چگونه خوانده شود، می خواهم شما را با استدلالی نهایی تنها بگذارم. اغلب اوقات به افراد یاد می دهم که ما دو وظیفه بزرگ در زندگی داریم: این که خود را پیدا کنیم و اینکه خود را گم کنیم. معتقدم که با کشف کردن چرایی خود، خود را پیدا می کنیم و در هنگام سفر در مسیر اهمیت با اولویت قرار دادن دیگران خود را گم می کنیم. نتیجه چیست؟ مردمی که به آنها کمک می کنیم نیز خودشان را پیدا می کنند، و این چرخه میراثی می تواند دوباره شروع شود. این چرخه این قدرت را دارد که بعد از ما هم به زندگی ادامه دهد. زمانی که از دنیا بروم، نمی توانم آنچه دارم با خود ببرم، اما می توانم با آنچه که به دیگران بخشیده ام به زندگی ادامه دهم. این چیزی است که امیدوارم با خواندن این کتاب به آن برسید.

اگر آمادگی این را دارید که بفهمید چگونه هدف همه چیز را تغییر می دهد، پس به صفحه بعد بروید و ببینید که چگونه پیدا کردن چرایی شما می تواند به شما در پیدا کردن راه کمک کند.

فصل دوم

با پی بردن به چرایی خود، راه را پیدا کنید.

اگر می خواهید تغییری ایجاد کنید و زندگی پر اهمیتی داشته باشید، چرایی خود را پیدا کنید. باید هدف خود را وارد زندگی کنید. مطمئنم همه افراد هدفی دارند. چرایی شما نیرویی است که به شما توانایی رسیدن به اهمیت را می دهد. اگر چرایی خود را می دانید و تصمیم دارید با اراده راسخ به آن برسید، تمام چیزهایی که در مسیر سفر شما قرار دارد برایتان قابل درک خواهد شد، زیرا آنها را از طریق لنز چرایی می بینید. همین که چرایی خود را پیدا کردید، قادر خواهید بود تا راه خود را بیابید. تفاوت این دو مورد چیست؟ چرایی، هدف شماست. راه، مسیر شماست.

زمانی که چرایی خود را پیدا کنید، به طور خودکار مسیرتان هدفمند شده و زندگی بسیار معنی دارتر و کامل تر خواهد شد؛ زیرا این زمینه برای شما فراهم است تا علت اینکه در سفر هستید را متوجه شوید.

در یک جلسه پرسش و پاسخ، زمانی که این مسائل را بازگو می کردم فردی پرسید: «آیا چرایی همیشه باید اول بیاید؟ نمی توانیم اول راه را پیدا کنیم و بعد چرایی را؟»

ممکن است این سوال برای شما هم پیش آمده باشد. چه چیزی باید اول اتفاق افتد؟ خبر خوب این است که هر کدام از این دو مورد می تواند اول رخ دهند. اما اگر قبل از راه به چرایی برسید، بلافاصله و با سرعت بیشتری برای فهم قدرت اهمیت، توانایی پیدا خواهید کرد و مؤثرتر خواهد بود.

به این قضیه اینطور فکر کنید، آیا تا به حال از خود سوال کرده اید که چرا اغلب اوقات مردم از جمع کردن وسایل برای رفتن به تعطیلات لذت زیادی می برند؟ آنها هفته های زیادی را به انتظار می گذرانند و چشم به راه روزهای گرم سواحل استوایی یا سُر خوردن از سراسیبی های تفریحگاه اسکی مورد علاقه خود هستند. بنابراین هر وسیله ای که باید وارد چمدان شود را با دقت زیادی انتخاب می کنند.

زمانی که برای رفتن به سفر آماده می شوید، تقریباً تمام تلاشتان متمرکز روی هدف سفر است؛ و به همین دلیل جمع کردن وسایل برای سفر خوشایندتر از باز کردن وسایل بعد از سفر است. این مفهوم در زندگی ما به شکلی گسترده تر کاربرد دارد. برای هر مسیری که انتخاب کرده اید، با دانستن هدف، قادر خواهید بود تا کارها را به شکل معنی دارتری انجام دهید.

اجازه دهید داستان اینکه چگونه بعد از آغاز راه خودم، برای اولین بار یافتن چرایی خود را شروع کردم را با شما به اشتراک بگذارم. در سال ۱۹۶۹ از دانشگاه فارغ التحصیل شدم و کار خود را به عنوان کشیش یک کلیسای کوچک در هیلهام، ایالت ایندیانا شروع کردم. در آن زمان، الگویی که برای کمک به مردم در ذهن داشتم همان تصویر سنتی یک چوپان بود. کشیش ها در آن زمان اینگونه آموزش می دیدند. تأکید بر روی غذا دادن به گله، مراقبت و حفاظت از آن و کنار هم نگه داشتن آنها بود. این امر با احساسات من نسبت به مردم هیلهام که سریعاً به آنان علاقه پیدا کرده بودم مطابقت داشت. اما خیلی زود متوجه شدم که آن تصویر با قریحه و طبع من تناسبی ندارد. من یک چوپان طبیعی نبودم، بلکه بیشتر شبیه یک گاوچران بودم.

منظورم از گاوچران چیست؟ من به مردم توجه می کردم، اما تنها به این راضی نبودم که آنها را دوست بدارم. از اینکه همراه با اعضای حاضر، دور آتش اردوگاه بنشینیم و ترانه کومبایا^۲ را بخوانیم هیجان زده نمی شدم. شور و شوق واقعی من این بود که به افراد جدیدی برسم و از آنها دعوت کنم که به ما ملحق شوند. می خواستم همراه با سربازان مسیحی، پیشروی کرده و قلمروی جدیدی را فتح کنیم. می خواستم چیزی را بسازم. می خواستم یک پیشگام و یک رهبر باشم. این امر سریعاً مرا وا داشت تا از خودم سوالاتی در مورد انگیزه ها و احساساتم بپرسم؛ سوالاتی که توقع نداشتم به این زودی در شغلم پیش بیایند.

داشتم کار غلطی انجام می دادم؟

آیا باید تغییر کنم؟

آیا رسالت خود را فراموش کرده ام؟

در طول این پرسش و پاسخ، کتابی به نام «رهبری معنوی» نوشته جی. اُسوالد سَندرز را مطالعه کردم. سندرز در این کتاب، در مورد نیاز به رهبرانی توانمند و بااستعداد در کلیسا می نویسد و اصول کلیدی رهبری در حیطه های مادی و معنوی را ارائه می دهد. او نکات مدنظر خود را با مثال هایی از کتاب مقدس و زندگی نامه دیگر مردان نامور خدا، مانند دیوید لیوینگستون و چارلز اسپورگنون به نمایش می گذارد.

پیام این کتاب برای من لحظه "یافتم! یافتم!"^۳ دیگری در سفر به سمت اهمیت بود، زیرا به صورت ناگهانی فهمیدم که استعدادم، مرا به این فرا می خواند که به جای اینکه کشیشی باشم که از مردم مراقبت می کند، رهبری باشم که دست به ابتکار می زند و حوزه جدیدی را برمی گزیند. طرز تفکر شروع به تغییر کرد

۲ Kumbaya: ترانه ای قدیمی و آفریقایی

۳ اشاره به داستان کشف ارشمیدس و جمله معروف یافتم! یافتم! - مترجم

و افق نگاهم گسترده تر شدند. چیزی درونم مدام در حال فعالیت بود که باعث می شد بیشتر در مورد این فکر کنم که در حال انجام چه کاری هستم و از آن مهم تر چرا؟

صبح یکی از روزهای یکشنبه، فردی با روزنامه ای در دست، وارد کلیسای ما در هیلهام شد. این روزنامه تصویری از کلیسایی در هموند ایالت ایندیانا که او به آنجا رفته بود را نشان می داد.

او با هیجان گفت: « هفته گذشته به بخش خدمات اینجا رفتم. اعضای کلیسای آنها چهار هزار نفر است! »

وای! نمی توانستم باور کنم. در دانشکده، زمانی که ترغیب شده بودم تا هدفی را تعیین کنم، روزی را هنگام بازنشستگی تصور می کردم که کلیسایی با پانصد نفر داشته باشم. بزرگ ترین جمعیت کلیسایی که می توانستم تصور کنم همان قدر بود. اما حالا در مورد کلیسایی با هشت برابر آن می شنیدم. این مورد مسئله ای مهم را به من یادآور شد. مرا به چالش کشید و سرچشمه الهام من شد. پرسیدم: «می توانم آن روزنامه را داشته باشم؟»

آن شخص روزنامه را به من داد، و آن را به پوشه ای که چند سال آینده هر روز با خودم حمل می کردم چسباندم. هر زمان که به آن نگاه می کردم با خودم می گفتم: «می توانم این کار را انجام دهم. می خواهم یکی از بزرگترین کلیساهای آمریکا را بسازم. این کار را خواهم کرد.» هر روز و روزی چند بار ذهن، جسم و روح خودم را با این باور که این قدرت و ظرفیت را دارم که این رؤیا را به واقعیت تبدیل کنم می پروراندم. مطمئن بودم که این کار شدنی است. چطور می توانستم چنین اطمینانی داشته باشم؟ من در حال فهم چرایی خود بودم. زمانی که روز را با چرایی خود شروع می کنید، متوجه می شوید که به طور مداوم در حال انجام کارهایی هستید که به شما الهام می بخشند. این مورد کاملاً برای من صدق می کند. پیدا کردن چرایی، انرژی متمرکز و انباشته شده ای را به من داد که هنوز هم آن را حس می کنم.

مطمئن هستم که اکثر افراد می خواهند زندگی هدفمندی داشته باشند. بخشی از محبوبیت عظیم کتاب «زندگی با هدف» نوشته ریک وارن براساس این خواسته بود، که زمانی که میلیون ها نفر این کتاب را خریدند آشکار شد. ریک می نویسد: «انسان ها برای این خلق شده اند که معنی داشته باشند. بدون هدف، زندگی بی معنی است. زندگی بی معنی، یعنی زندگی بدون امید یا اهمیت. این یک جمله بسیار معنا دار است و درست مثل جمله ای که می گوید "هر کسی باید زمانی را برای اندیشیدن صرف کند". خداوند هدف می دهد. هدف، معنی می دهد. معنی، امید و اهمیت می دهد. واقعیتی شگفت آور درون این استدلال

نهفته است.»

فقط به این فکر کنید که دانستن این پیام چه تفاوتی برای یک جوان در آغاز زندگی اش ایجاد خواهد کرد. کتاب ریک تأییدی بود بر نحوه زندگی من. آنقدر هیجان زده شده بودم که می خواستم آن را بخرم و به هر فرد بیست ساله ای که می شناختم هدیه بدهم. هدف، اهمیت را توانمند می سازد.

۱-۲ چگونه چرایی شما به پیدا کردن راه کمک می کند.

در صورتی که چرایی خود را بفهمید، درهای زندگی شما رو به اهمیت گشوده خواهد شد. این امر هر روزه در دسترس شما قرار خواهد گرفت، زیرا قادر خواهید بود کارهای ساده ای انجام دهید که اهمیت دارند. اهمیت معمولاً نتیجه چیزهای خارق العاده نیست؛ بلکه وابسته به قدم های کوچکی در مسیر هدف است. دانستن چرایی، به شما کمک می کند بدانید چه کار کنید و راه خود را ادامه دهید. بگذارید توضیح دهیم:

۱-۱-۲ دانستن چرایی شما را قادر می سازد تا بیشتر روی دیگران و کمتر روی خود تمرکز کنید.

هدف از درون سرچشمه می گیرد. نحوه کار او از درون به بیرون است. زمانی که چرایی خود را نمی دانید، چه اتفاقی رخ می دهد؟ باید زمان زیادی را صرف نگاه به درون خود برای پیدا کردن آن کرده و چیزهای جدیدی را امتحان کنید تا ببینید چه چیزی مناسب شماست و چه چیزی نیست. این کار اشکالی ندارد. با چه روش دیگری خواهید فهمید که چه چیزی برای شما مهم است؟ اما این کار، زمان بر است. نیاز به تلاش دارد. باید از خودتان سوالات زیادی بپرسید؛ و تمام این مدت روی خودتان تمرکز خواهید داشت.

هرچه زودتر چرایی خود را بشناسید، زودتر می توانید تمرکز را از خود به دیگران انتقال دهید، و نیز زودتر می توانید با آن پیشرفت کنید. می توانید خود را در دیگران گم کنید. این جایی است که اهمیت وجود دارد و رشد می کند.

همه ما باید خودمان را پیدا کنیم تا بتوانیم خود را گم کنیم. اگر تماماً سرگرم تلاش برای فهمیدن شخصیت خود، شناسایی استعدادهای خود و یادگیری اصول اولیه در مهارت های خود هستید، فکر کردن به دیگران برایتان دشوار خواهد بود. خودتان را بشناسید و چرایی خود را معین کنید، در این صورت ظرفیت تمرکز روی دیگران را پیدا خواهید کرد.

۲-۱-۲ وقتی با چرایی خود زندگی کنید اعتماد به نفسی پیدا می کنید که برای دیگران جذاب است.

شناسایی چرایی، در هر چیزی که برای آن تلاش می کنم و انجام می دهم، به من احساس امنیت و آسایش می دهد. این اطمینان و اعتماد به نفس معمولاً

برای دیگران جذاب و اطمینان بخش است، زیرا اکثر مردم آرزوی آن را دارند. آیا تابحال متوجه افرادی شده‌اید که وارد اتاقی شده‌اند و شما می‌توانستید حضورشان را حس کنید؟ به نظر می‌آید آنها می‌دانند که چه کاری انجام می‌دهند و به کجا می‌روند. آنها انرژی را وارد اتاق می‌کنند. تقریباً شبیه این است که حضور آنان قبل از خودشان وارد اتاق می‌شود. این جذب، خودپسندی یا غرور نیست؛ بلکه هدف است. افرادی که هدف دارند، با حالتی متمایز قدم برمی‌دارند، انگار که در هر قدم یک چرایی دارند. دوست ندارید شما هم چنین احساس هدفی داشته باشید؟

هدف، سکان قایق شماسست. به شما جهت می‌دهد و زمانی که باد می‌وزد و امواج در برابر شما با هم برخورد می‌کنند شما را در مسیر درست نگه می‌دارند. در قلب طوفان، به شما اطمینان و آرامش می‌دهد. افرادی که چرایی خود را می‌شناسند می‌توانند در حالی که همه چیز در اطرافشان آشفته و نابسامان است آرامش و خونسردی خود را حفظ کنند.

۳-۱-۲ هرچه بیشتر با چرایی خود زندگی کنید، بیشتر می‌توانید لایه‌های آن را افزایش دهید.

توانایی‌ها و اهداف افراد، همواره به هم ارتباط دارند. من این حقیقت را با کمال میل می‌پذیرم، زیرا باور دارم خداوند به هر فردی این توانایی را اعطا کرده تا بتواند در آنچه که برای آن خلق شده، بهترین باشد. اما حتماً نباید فردی مذهبی باشید تا بتوانید بین استعداد و هدف ارتباط برقرار کنید. چرایی شما محرکی برای توانایی‌های شماست و توانایی‌های شما راه به انجام رساندن چرایی شما هستند.

هربار که از توانایی خود برای زندگی کردن چرایی خود استفاده می‌کنید، به توانایی خود اتکا کرده و چرایی خود را افزایش می‌دهید. زندگی بدین شکل به لایه‌های توانایی، هدف، اعتبار و اهمیت شما در زندگی می‌افزاید. هرچه بیشتر انجام دهید، بیشتر یاد می‌گیرید، زیرا هر تجربه را وارد بخش‌های زندگی خود می‌کنید.

اینگونه فکر کنید، زمانی که انجام کاری را شروع می‌کنید، معمولاً در آن خیلی خوب نیستید. اما با صرف زمان و تمرین، بهتر می‌شوید. بعد از مدتی لایه‌هایی از موفقیت را ایجاد می‌کنید که می‌توانید به آنها اتکا کرده و در نتیجه اعتماد به نفس فوق‌العاده‌ای در شما شکل می‌گیرد. این کاری است که ورزشکاران بزرگ انجام می‌دهند. آنها ورزش خود را از سطح پیشرفته شروع نمی‌کنند. رسیدن به بالاترین سطح به سال‌ها تمرین نیاز دارد. چگونه این کار را می‌کنند؟ آنها پیروزی‌ها، شکست‌ها، و رنج و گنج را لایه به لایه تجربه می‌کنند.

هر بار که به کوه های عظیم راکی در کانادا نگاه می کنم، نسبت به قامت پرپیچ و خم و زیبایی بی نهایت آنها در بهت و حیرت فرو می روم. می دانم که هر شکافی که در صخره می بینم پیشینه ای تاریخی برای آن کوه است. هر لبه ناهموار داستانی را حکایت می کند. هزارها، شاید هم میلیون ها سال ماسه، خاک و مواد معدنی تحت تأثیر گرما، آب، باد و باران قرار گرفته اند و منظره تندیس واری که می بینم را تشکیل داده اند. لایه های افقی نمایانگر تغییرات طبیعی هستند که در طول زمان اتفاق افتاده اند. لایه ها شکل گیری آن کوه را منعکس می کنند. زمانی که چرایی خود را می شناسید، تاریخچه و هدف هر کدام از تجربیات زندگیتان را می دانید.

۴-۱-۲ هرچه بیشتر چرایی خود را لایه گذاری کنید، تأثیر بیشتری بر روی دیگران می گذارید.

هدف مانند یک گلوله برفی است که به سمت سرازیری چرخ می خورد. این گلوله در طول زمان رشد می کند و ترکیب می شود. انجام دادن کار درست به دلیل درست و برای مردم درست در طول زمان منفعتی بسیار مهم از نظر اهمیت و در نهایت سابقه اهمیت شما می شود. چرا این را می گویم؟ چون آن را تجربه کرده ام. زندگی را صرف کمک به دیگران کرده ام و چون کاملاً در اندیشه این کار هستم، مردم مرا به همین صورت می شناسند.

اکثر مردم می خواهند در زمانی کوتاه برای تلاش های خود بازده زیادی ببینند. می خواهند از قبل آوازه و شهرت به آنها داده شده باشد. زندگی اینگونه نیست. اعتبار را باید کسب کرد. طبق اهداف خود به عمل کردن ادامه دهید و کارهای مهمی را روزها، سال ها و دهه ها انجام دهید تا تأثیر شما افزایش پیدا کند. آیا قادر خواهید بود این افزایش را روز به روز ببینید؟ شاید خیر. اما این افزایش در آنجا وجود دارد. به یاد داشته باشید: یک روز زندگی با اهمیت ممکن است لذت بخش باشد، اما یک عمر زندگی پراهمیت می تواند بی نظیر باشد.

۵-۱-۲ دانستن چرایی، شما را به مدت طولانی تری در بازی نگه می دارد.

آیا افرادی را می شناسید که بعد از بازنشستگی خیلی زود از دنیا رفته اند؟ من می شناسم. چرا این اتفاق رخ می دهد؟ زیرا زندگی برای افراد بدون هیچ چرایی، دشوارتر است. افراد چه انگیزه ای برای زنده ماندن دارند وقتی که هیچ هدفی برای فعالیت های آنان وجود ندارد و یا هیچ دلیلی برای برخواستن از رختخواب برایشان نیست.

من همچون پدرم هیچ وقت نمی خواهم بازنشسته شوم. می خواهم به زندگی کردن و بخشیدن تا جایی ادامه دهم که دیگر چیزی برایم باقی نماند. تا امروز،

پدرم با ۹۴ سال سن هنوز زنده است و هر صبح با هیجان از خواب بیدار می شود. چرا؟ چون هنوز چرایی خود را دارد! هر روز به ملاقات سالمندان می رود، این کار هیچ وقت باعث نمی شود به این پی ببرد که خود او هم یک سالمند است. با هرکسی که ملاقات می کند، می خواهد او را برای ادامه دادن و تداوم تمرکز بر روی دلاییشان برای زندگی تشویق کند. او در هفته ۵۰ بازدید مددجویی از خانه های مختلف را انجام می دهد.

افرادی که پدرم را می شناسند می گویند: «موهبتی است که ژن او را داری.» موافقم. اما موهبت بزرگتر این است که چرایی خودم را می شناسم. این موهبت برای زمان طولانی به من قوت قلب می دهد. می خواهم تا زمانی که از دنیا می روم تمام و کمال زندگی کنم و به امید خدا هنوز راه زیادی برای رفتن دارم. اما زمانی که در نهایت از دنیا می روم و در عمق ۱/۵ متری زمین دفن می شوم، امیدوارم روی سنگ قبرم این را بنویسند: «در اینجا مردی خوابیده است که با هدف و با آگاهی زندگی کرده است.» چون این چیزی است که می خواهم من را با آن به یاد بیاورند.

آیا چرایی خود را می شناسید؟ پیدا کردن آن معمولاً یک فرآیند است. احتمالاً نمی توانید این کار را در یک مرحله به انجام برسانید و به یک باره به دست نمی آید؛ بلکه همانطور که قدم به جلو برمی دارید کم کم به دست می آید. به همین دلیل است که از کم شروع کردن اهمیت زیادی دارد. همچنین به همین دلیل است که من ایده ی، از کم شروع کردن ولی باور بزرگ داشتن را در فصل آخر، قبل از معرفی ایده ی "پیدا کردن چرایی خود"، مورد بحث قرار داده ام. این کار تقریباً گره کوری است. برای پیدا کردن چرایی خود، باید در حالی که باور دارید، قدم هایی را به جلو بردارید؛ اما برای قدم برداشتن به جلو و باور داشتن، باید چرایی خود را بیابید. پس کدام را اول انجام دهید؟ هر کدام را که می توانید. کاری را انجام دهید که بهترین موقعیت برای انجامش را دارید.

۲-۲ هر فردی یک چرایی دارد.

باور دارم هر فردی یک چرایی و توانایی پیدا کردن آن را دارد. آیا شما هم به این باور دارید؟ اگر ندارید، دوست دارید این ایده را بپذیرید؟ اگر هنوز چرایی خودتان را پیدا نکرده اید، باور دارم که می توانید. ولی چرا من چنین اعتقادی دارم؟ هر فردی خلق شده است تا نقش خود را برای بهبود بشر به انجام رساند. این شامل شما هم می شود!

هر فردی استعدادهایی دارد که به او کمک می کند تا بشر را بهبود بخشد. این شامل شما هم می شود!

به هر فردی این فرصت داده شده است در بهبود بشریت کمک کند. این شامل

شما هم می شود!

هر فردی هدفی دارد که برای آن آفریده شده است! این شامل شما هم می شود!
هر فردی باید به درون خود نگاهی بیندازد تا هدف خود را کشف کند. این شامل شما هم می شود!

ممکن است احساس قاطعی نسبت به چرایی خود داشته باشید. اگر اینگونه است، در مسیر اهمیت، از دیگران جلوتر خواهید بود. با این حال، اگر شبیه اکثر مردم هستید، از اینکه کسی به شما برای پی بردن به چرایی کمک کند، خوشحال خواهید شد. من می خواهم در این زمینه به شما کمک کنم.
این فرآیند با سوال شروع می شود، عاشق سوال پرسیدن هستم! سوال ها نسبت به هر کار دیگری که تابحال انجام داده ام، درهای موفقیت بیشتری را برای من گشوده اند. پس در هر شرایطی سوال می پرسم و بعد به پاسخ ها گوش می کنم. این جایی است که یادگیری شروع می شود.

مادرم این را به من یاد داد. به نظر می رسید همیشه برای من وقت دارد، همیشه؛ و هر زمانی که برایم وقت می گذاشت، می دانستم که تمام توجه و حواسش به من است. با هم می نشستیم و او به من گوش می داد، گاهی ساعت ها. همیشه به من گوش می داد تا زمانی که از حرف زدن خسته می شدم. هیچگاه وسط حرف هایم نمی پرید و با حالات چشمی پی در پی به من می فهماند که هر کلمه را می شنود و هر احساسی که با هر تفکری همراه بود را می فهمد. او با گوش هایش می شنید و با چشم هایش ارتباط برقرار می کرد. قلب او همواره به من عشقی مطلق را عرضه می کرد.

آیا به نظر می رسد که او یک قدیس بود؟ بله، بود. او مادر من بود.
مادر تنها زمانی سوال می پرسید که من حرف هایم به پایان می رسیدند. سوالات او آکنده از بینش عجیبی بود، زیرا همیشه تا آخر به حرف هایم گوش می داد. سرشت اندیشمندش، او را قادر می ساخت تا به دقت در مورد هر سوالی که می پرسید فکر کند و آن را با عشق بیان کند. سوالات او به من کمک می کرد تا احساساتم را طبقه بندی کنم و در نهایت واکنش نشان دهم. از او یاد گرفتم تا گوش کنم و سوال بپرسم. مادرم در سال ۲۰۰۹ از دنیا رفت و حالا عمیقاً دلم برای او تنگ شده است.

اولین سوالی که باید از خودمان بپرسیم این است: چگونه می توانم به ارزش دیگران اضافه کنم؟ اگر می توانید خود را آنقدر آرام کنید که جواب این سوال را از درون خود بشنوید، شروع به فهم چرایی خود خواهید کرد. باید به شما بگویم که این سوال بنیان و محرک هر عمل مهمی در زندگی ما بوده است. متوجه موضوع شدید؟ داشتن یک زندگی مهم و معنی دار از توانایی ارزش دادن به دیگران